

دو مقاله‌ی کوتاه در پیوند با حافظ «خواجه» و «عبوس زهد»

دکتر رضا رستگاری

پژوهشگر پسادکتری کرسی پژوهشی حافظ



به اخلاف شیخین یا کسانی که از اعقاب علی علیه السلام اما نه از بطن فاطمه علیها السلام بوده‌اند، اطلاق می‌شده است (دایره‌ی المعارف...، ج ۱، ص ۹۱۸). در دوره‌ی حافظ همچنان به دو طبقه‌ی «اعیان و وزرا» و نیز «شعرا و فضلا» خواجه می‌گفتند و حافظ را هم که از بزرگان ادب و حکمت بود، بدین نام خواندند؛ اما خانلری بر آن است که عنوان خواجه، به مناسبت مشاغل دولتی که حافظ در زمان شاه شجاع داشته، به‌وی داده شده است (حافظ شیرین سخن، ص ۹۶). به تدریج از قرن هشتم و نهم هجری، لقب خواجه دستمالی و مبتدل شد و از اعتبار افتاد. چندی به تجارارمنی گفته می‌شد و بعد لقب خادمان سیاه شد (سبک‌شناسی، ج ۱، صص ۱۸۴-۱۸۵). خواجه به معنی «غلام خصی» نیز مأخوذ از «خواجه‌ی سرا» است که به‌مرور زمان، لفظ «سرا» از دنباله‌ی آن افتاده است (برهان، ج ۲، ص ۷۷۹). حافظ در غزل ۳۰ بار کلمه‌ی خواجه و مشتقات آن را به‌کار برده است (فرهنگ واژه‌نمای، صص ۳۶۳-۳۶۴). اگر از اشارات تاریخی وی مثل خواجه قوام‌الدین و خواجه جلال‌الدین یا اشاره‌ی ضمنی به سلیمان نبی علیه السلام بگذریم، خواجه در شعر حافظ گاهی به‌وجه مثبت و در معنای معهود کلمه به‌کار رفته و گاهی منفی و متضمن طعن و استهزا است، نظیر:

بر درآریاب بی‌مروت دنیا
چند نشینی که خواجه کی به‌درآید (نک. دیوان حافظ، ۴۷۲).

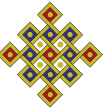
منابع: برهان قاطع، به‌اهتمام محمد معین، امیر کبیر، ۱۳۵۷. تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶. حافظ شیرین سخن، محمد معین، صدای معاصر، ۱۳۷۵. دایره‌ی المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۷. دیوان حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، ۱۳۶۲. سبک‌شناسی، محمدتقی بهار، امیرکبیر، ۱۳۷۵. شرح شوق، سعید حمیدیان، قطره، ۱۳۹۲. فرهنگ واژه‌نمای حافظ، مهین دخت صدیقیان، روزنه، ۱۳۷۸. گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ۱۳۹۱.

دو مقاله‌ی زیر همراه با ۳۹ مقاله‌ی کوتاه و بلند دیگر طی سال‌های ۱۳۹۵-۹۶ برای «دانشنامه‌ی حافظ و حافظ پژوهی» به سرویراستاری استاد بهاء‌الدین خرمشاهی (نشر نخستان پارسی، ۱۳۹۷) نگاشته شد، اما به دلایلی این دو مقاله در آن مجموعه به چاپ نرسید. اینک برای نخستین بار در نشریه‌ی شریف‌آینه‌دار جمال انتشار می‌یابد. یادآور می‌شود به پیروی از شیوه‌نامه‌ی دانشنامه، همه‌ی ارجاع‌ها به نام منابع است و دلیل فشردگی مطالب، محدودیت تعداد کلمات برای هر مدخل بوده است. امیدوارم بازخوانی این دو مقاله برای خوانندگان گرامی چندان بی‌فایده نباشد.

خواجه

خواجه با واو معدوله در لغت به معنی کدخدا و بزرگ و سرور است و در اصطلاح لقبی بوده که محض تکریم، پیش از نام اشخاص می‌آمده است. محمدتقی بهار «خواجه» را مخفف «خودایچه» می‌داند که از «خوتای» پهلوی با الحاق ادات تصغیر «یژه» ساخته شده و روی هم رفته به معنای خدای کوچک است (سبک‌شناسی، ج ۱ ص ۱۸۴)، اما پورداوود آن را مرکب از xva = hva در اوستایی به معنی «خود» و Āt به معنی «همچنین» می‌داند و در این وجه اشتقاق، خواجه یعنی کسی که دارای خودی و شخصیت مستقل است (حاشیه‌ی برهان، ج ۲ ص ۷۷۹). در ادبیات فارسی، علاوه بر خواجه‌ی رسل، خواجه‌ی عالم، خواجه‌ی لولاک و... گاه مطلق لفظ «خواجه» اشاره به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد (نک. مرصادالعباد، ص ۱۳۴ و ۱۷۸؛ گلستان سعدی، ص ۱۶۳).

کلمه‌ی خواجه از زمان سامانیان (حافظ شیرین سخن، ص ۹۵) و در دوره‌ی غزنوی، عنوان مخصوص وزرا و اعیان مملکتی بوده است و به‌گواهی ابوالفضل بیهقی «مخاطبه‌ی خواجه و خواجه، سخت بزرگ بودی در آن روزگار»، اگرچه همو در دوران انحطاط حکومت غزنوی یادآور می‌شود که «اکنون خواجگی طرح شده است و این ترتیب گذشته است» (تاریخ بیهقی، ص ۴۵۶). نیز در آن دوران به اکابر علما و فضلا لقب خواجه می‌دادند، چنانکه مسعودی می‌نویسد: «أن أهل خراسان اذا عظموا الشیخ فیهم سمّوه خواجه» (مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۲۸۶). در ترکستان، خواجه به معنی شریف‌النسب،



مرصادالعباد، نجم‌الدین رازی، به‌اهتمام محمدامین ریاحی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹. مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، علی بن الحسین المسعودی، دارالهیجره، ۱۴۰۹.

عبوس زهد

عبارت آغازین بیتی بحث‌انگیز از حافظ است در غزلی به مطلع «سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم» که معرکه‌ی نزاع و تضارب آراء میان حافظ‌پژوهان شده است:

عبوس زهد به‌وجه خمار ننشیند
میرد خرقه‌ی دردی‌کشان خوشخویم (ضبط غنی-قزوینی، غزل ۳۷۹)

عبارت «عبوس زهد» به‌تنهایی چندان ابهام معنا ندارد، اما کشف رابطه‌ی مفهومی این ترکیب با دیگر اجزای بیت محل اختلاف است، خاصه با نظر به‌وجه متکثر معنایی و ضبط‌ها و خوانش‌های متفاوت عبارات در بیت. شبهه‌ها به‌قرار زیر است:

۱. عبوس زهد: «عبوس» (به‌فتح اول) صفت عربی و صیغه‌ی مبالغه است به‌معنی بسیار ترشروی و اخمو. «عبوس» (به‌ضم اول) مصدر است به‌معنی ترشروی و تکبر. اگر «عبوس زهد» بخوانیم یا اضافه‌ی تعلیلی است به‌معنی شخص عبوس از زهد یا زاهدی که بر اثر زهد و ریاضت ترشروست (حافظ‌نامه، ۱۰۷۱) یا اضافه‌ی استعاری و متضمن تشخیص (Personification) است که در این تلقی، «خود زهد است که ترشروی و بدخوی است». (شب‌تاریک، ...، ۷۴) اگر هم «عبوس زهد» بخوانیم، به‌معنی ترشروی ناشی از زهد است. (درباره‌ی ...، ۲۹۲) گروهی مانند خانلری (دیوان حافظ، ۱۲۰۷)، خرمشاهی (حافظ‌نامه، ۱۰۷۱)، هروی (شرح غزلهای ...، ۱۵۷۲) و زریاب‌خویی (آئینه‌ی جام، ۲۷۲) با خوانش نخست و گروهی دیگر مانند جعفر شعار (مفهوم ...، ۵۹۴)، مهدوی‌دامغانی (چهل‌ودو ...، ۴۲۹)، خطیب‌رهبر (حافظ، ۵۱۷)، استعلامی (درس حافظ، ۹۷۴) و مجتبابی (شرح شکن ...، ۱۳۹) با خوانش دوم موافقت می‌کنند.

۲. وجه خمار: خمار در معنای مخمور یا حالت صداع و ملالی است که پس از زوال مستی بر کسی عارض می‌شود. برای «وجه» هم چند معنی پیشنهاد شده است: الف) چهره و رخسار (حاشیه‌ی خانلری بر دیوان حافظ، ۱۲۰۷؛ سفینه‌ی ...، ۴۲ و چهل‌ودو ...، ۴۳۰؛ ب) مثل و شکل و مانند (شرح غزل‌های ...، ۱۵۷۲ و درباره‌ی ...، ۲۹۲؛ ج) علت و سبب (آئینه‌ی جام، ۲۷۳؛ د) «پول و نقدینه‌ای که برای خرید شراب باید پرداخت» (شب‌تاریک، ...، ۷۵ نیز: شرح شکن ...، ۱۳۹ و شرح شوق، ۳۵۱۰).

۳. بنشیند/ننشیند: جز یک نسخه‌ی ناخوانا، همه‌ی نسخ دست‌نویس دیوان حافظ در بیت محل بحث، ضبط «ننشیند» دارد (رفع ...، ۱۸۸)، اما پرویز ناتل خانلری در دیوان مصحح خود به‌رغم اتفاق ۹ نسخه‌ی قدیم، ضمن تصحیح قیاسی ضبط «بنشیند» را برگزید و در میان حافظ‌پژوهان نزاع تازه‌ای پی‌افکند. (نک. دیوان حافظ، ۱۲۰۷) وی همچنین در مصرع

دوم با اتکاء به یک نسخه، ضبط «فرقه» را بر «خرقه» ترجیح داد. (همان، ۷۶۱) ضبط فرقه مقبول نیفتاد و برخی در اثبات اصالت «خرقه» اشاره کردند که لفظ آن «ایهامی به خرق ... به‌معنی جوان کریم خوشخوی سخاوتمند ظریف» دارد (چهل‌ودو ...، ۴۳۰)؛ اما گروهی مانند خرمشاهی (حافظ‌نامه، ۱۰۷۱)، ابتهاج (حافظ به ...، ۳۵)، هروی (شرح غزل‌های ...، ۱۵۷۳) و جاوید (حافظ جاوید، ۴۳۵) ضبط «بنشیند» و معنای منتج از آن را پسندیدند؛ در مقابل سعید حمیدیان تغییرات قیاسی این بیت از سوی خانلری را «صرف پسند شخصی» و تلویحاً مغایر با اصول تصحیح انتقادی خواند. (شرح شوق، ۳۵۰۸ و ۳۵۱۰) اسلامی ندوشن نیز نوشت: «خود بیت که با ننشیند قدری مبهم است، اگر بنشیند را بخواهیم بگیریم، بکلی بی‌معنی می‌شود». (ماجرای ...، ۱۸۰ نیز نک. مفهوم ...، ۵۹۵) برای «بنشیند/ننشیند» معانی متفاوتی مثل نشستن (جلوس)، همنشینی، استیلا، نقش بستن، تحمل کردن و برتافتن، فروکش کردن، زایل شدن، قرارگرفتن و ... پیشنهاد شده است که هریک از این معانی، تابعی از معنای «عبوس زهد» و «وجه خمار» خواهد بود. اینک چند معنی کلی از بیت: «زاهد که عبوس، یعنی اخم‌آلود است، مانند مردمان خمارزده جلوه می‌کند برخلاف فرقه‌ی دردی‌کشان که خوش‌خویند». (دیوان حافظ، ۱۲۰۷)؛ «ترشروی زهد بر چهره‌ی خمار (= مخمور، می‌زده، آن که محتاج می‌است) نمی‌نشیند. چون این دُردی‌کش، خرقه‌ای دارد که گرو باده نهد و از خمار به‌درد آید». (سفینه‌ی ...، ۴۲)؛ «عبوس و ترشروی زاهدانه از نوع ملال خمار و بدخلقی پایان مستی نیست که با وجه اندکی که صرف چند جرعه می‌شود، فرونشیند». (شرح شکن، ۱۳۹) و ... حکایت همچنان باقی است.

منابع: آئینه‌ی جام، عباس زریاب‌خویی، علمی، ۱۳۶۸. «چهل‌ودو یادداشت درباره‌ی ابیات حافظ»، احمد مهدوی دامغانی، مندرج در: حاصل اوقات، سروش، ۱۳۸۱. حافظ (دیوان غزلیات)، خلیل خطیب‌رهبر، صفی‌علی‌شاه، ۱۳۸۹. حافظ به سعی سایه، هوشنگ ابتهاج، نشر کارنامه، ۱۳۹۲. حافظ جاوید، هاشم جاوید، فرزانه روز، ۱۳۷۵. حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲. «درباره‌ی حافظ به سعی سایه»، محمدجعفر محجوب، کلک، شماره‌ی ۶۰، ۱۳۷۳. درس حافظ، محمد استعلامی، سخن، ۱۳۸۶. دیوان حافظ، پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، ۱۳۶۲. «رفع ابهام از مقاله‌ی استاد بهاء‌الدین خرمشاهی»، سلیم نیساری، فصلنامه‌ی هنر، شماره‌ی ۴۳، ۱۳۷۹. «سفینه‌ی غزل حافظ»، احمد سمیعی، نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی ۱۲، ۱۳۷۶. «شب‌تاریک و بیم موج و ...»، علی رواقی، کلک، شماره‌ی ۲۱، ۱۳۷۰. شرح شکن زلف، فتح‌الله مجتبابی، سخن، ۱۳۸۶. شرح شوق، سعید حمیدیان، قطره، ۱۳۹۲. شرح غزل‌های حافظ، حسینعلی هروی، نشر نو، ۱۳۸۶. ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، محمدعلی اسلامی‌ندوشن، یزدان، ۱۳۷۴. «مفهوم بیتی از دیوان حافظ»، جعفر شعار، راهنمای کتاب، سال ۳، شماره‌ی ۴، ۱۳۳۹.

